



روسی‌های عاشقانه

مدیر تولید: نوید پدram
۰۹۱۳۱۱۴۴۸۵

سرشناسه: پدram، احمد، ۱۳۳۵-
عنوان و نام پدیدآور: روسی‌های عاشقانه
مشخصات نشر: اصفهان: ترانه پدram، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۸۴ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۸۶۹-۲-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیپای مختصر
یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی:
<http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است
شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۱۲۵۴۶

نگارنده: احمد پدram
ویراستار: رقیه منصوری بنی
ناشر: ترانه پدram
تنظیم: فرشته میرفندرسی
طراح: نفیسه میرفندرسی
نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۹۴
تعداد صفحات / قطع: ۱۸۴ / رقعی
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۸۶۹-۲-۲
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

آدرس: اصفهان - خ شیخ صدوق شمالی -
حد فاصل چهارراه نیکبخت و شیخ مفید -
ساختمان سرو - طبقه اول
۰۳۱-۳۶۶۴۱۴۲۲-۳


نشر و پخش کتاب

روسری های عاشقانه

شبه از شب ها با...

مجموعه شعر

دکتر احمد پدram

فهرست مطالب

۳۴.....	گنجشک نو پر.....	۱۰.....	زایش دوباره.....
۳۵.....	بازی.....	۱۲.....	حسنّ غریب.....
۳۶.....	گره.....	۱۳.....	نبایدها.....
۳۷.....	دلتنگی.....	۱۴.....	غریبی.....
۳۸.....	بوی خدا.....	۱۵.....	خارزار.....
۳۹.....	دیوانه.....	۱۶.....	دریا دریا گریه.....
۴۰.....	عریانی.....	۱۸.....	حراج.....
۴۱.....	اتفاق.....	۱۹.....	پرچین.....
۴۲.....	غوغا.....	۲۰.....	سی و سه پل.....
۴۳.....	انتظار.....	۲۱.....	روسی می‌خرم.....
۴۴.....	اشتباه.....	۲۲.....	چشم پوشی.....
۴۵.....	گم شده‌ها.....	۲۳.....	پستوی ظهر.....
۴۶.....	کنار چشمه.....	۲۴.....	امان.....
۴۸.....	شطّ خاطره.....	۲۵.....	عشق چه می‌کند.....
۴۹.....	گرگ و میش.....	۲۶.....	تاب.....
۵۰.....	بی‌سامانی.....	۲۷.....	روح سرگردان.....
۵۱.....	سادگی.....	۲۸.....	بقچه بقچه خنده.....
۵۲.....	آینه گردان.....	۲۹.....	چوپان.....
۵۳.....	پیچ پیچ ستاره‌ها.....	۳۰.....	بر لب‌ها و کتاب‌ها.....
۵۴.....	خریدار.....	۳۱.....	برگ بی‌رنگ.....
۵۵.....	گناه.....	۳۲.....	محشر.....
۵۶.....	گره گشا.....	۳۳.....	رازها.....

عاشقی.....	۹۵	رقص لُری.....	۵۷
تو نیستی.....	۹۶	آتش عشق.....	۵۹
آسمان گلو.....	۹۸	ردایی آبی.....	۶۱
خود خواهی.....	۹۹	نوروز.....	۶۳
سنجاقک.....	۱۰۰	آزادی.....	۶۵
پاپوس.....	۱۰۱	صبوری.....	۶۷
حیرانی.....	۱۰۳	کیف کودکانه.....	۶۸
همهمه‌ی آب.....	۱۰۴	سبدی از یاد تو.....	۶۹
شولایی.....	۱۰۶	معراج.....	۷۲
خشکسالی.....	۱۰۷	هزار حرف.....	۷۳
ذره ذره.....	۱۰۸	رندی.....	۷۴
بیدق.....	۱۰۹	شکیبایی.....	۷۶
تنهایم فردوس.....	۱۱۰	میوه‌ی گیسو.....	۷۷
این ثانیه‌ها.....	۱۱۳	دستم را بگیر.....	۷۸
زاغ.....	۱۱۴	فال چشم تو.....	۷۹
میخ خورشید.....	۱۱۵	خسته.....	۸۲
دوباره زاده می‌شوم.....	۱۱۶	ترانه‌ی باران.....	۸۳
زمهریر عشق‌های دروغین.....	۱۱۸	شیون.....	۸۸
گریه نکن.....	۱۲۰	هجرت.....	۸۹
آینه.....	۱۲۳	راز آشکار.....	۹۰
دفتر خاطره‌ها.....	۱۲۵	قافیه.....	۹۱
بغض آینه.....	۱۲۸	بی‌قراری.....	۹۲
رقص دل.....	۱۳۰	باران‌ها.....	۹۳

۱۵۹	صداقت ماه	۱۳۱	شعر چشم تو
۱۶۰	زیر باران	۱۳۳	بوی غم
۱۶۲	دیوستان	۱۳۴	یاد تو
۱۶۳	فال	۱۳۶	تب زدگی
۱۶۴	دفتر شعر	۱۳۷	اشک من
۱۶۵	راز درون	۱۳۹	شاپرک
۱۶۷	وسوسه‌ی پرواز	۱۴۰	غول زیبا
۱۶۸	برّه‌ی تنهایی	۱۴۱	دفتر خالی
۱۶۹	قصّه‌ی چشم	۱۴۳	راز داری
۱۷۰	قصّه‌ی مو	۱۴۵	تنهایی
۱۷۱	دفتر انشاء	۱۴۶	سیل ثنا
۱۷۳	دف ماه	۱۴۷	ترس از پختگی
۱۷۴	فردوس من	۱۴۹	دامن ماه
۱۷۵	لاف	۱۵۰	ما تو بودیم
۱۷۶	برکه‌ی تنهایی	۱۵۱	آخر قصّه
۱۷۸	آن طرف دریاها	۱۵۲	غم عشق
۱۸۰	گلِ ابر	۱۵۳	بارش خاطره‌ها
۱۸۲	سنگ قبر	۱۵۵	شب تاب
۱۸۴	راه دراز	۱۵۷	مهتاب و پلنگ

به نام خداوند شعر و شعور

پیش از روان‌شناس شدنم، وقتی که نوجوان بودم، گاهی به دنبال ارسال شعری برای مجله یا روزنامه‌ای، با نشاطی کودکانه حریصانه حروف سربی صفحه‌های شعر را می‌بلعیدم تا به «نامه‌های رسیده» برسم. شغف دیدن شعرم در مجله‌های کودکانه و نوجوانان و جوانان و گاه هفته‌نامه‌های بزرگسالان، بال و پر می‌داد. امروز بیش از آن که شاعر باشم روان‌شناس شده‌ام و این قصه‌گاہ آزارم می‌دهد و بال و پر را می‌شکند.

آن وقت‌ها بی‌آنکه بدانم می‌دانستم که شعر جریانی روان و جویباری است که از سرچشمه‌ی گره خوردگی عاطفه و خیال می‌آید و من با حسّی کودکانه، بزرگوارانه می‌نوشتم و امروز نگرانم که چقدر دچار ایست‌های فکری و عاطفی خود می‌شوم.

روسی‌های عاشقانه، عاشقانه نگریستن به خود به جهان و به آینده است هم عاشقانه به خود بنگریم و همه معشوق و معبود را عریان و بی‌شائبه درک کنیم. در روسی‌های عاشقانه حجاب برمی‌افکنیم و عریان به آستان دل می‌رویم.

شبی از شب‌ها که «شبی از شب‌ها» یش را از «محمد زهری» گرفته‌ام بازتاب لحظه‌هایی است که ترکیب هر دو برهه‌ی فوق است، گاه می‌دانم و گاه نمی‌دانم و آینه‌ها گاهی رازهایی را در

بی‌قراری‌ها می‌گویند که در کار روان‌شناختی خود تا حدودی دریافتیم که بسیاری را با این آینه‌ها رازی است. هیچ حرف دیگری برای گفتن ندارم، چراکه معتقدم خودشناسی هم چون کوچه باغی بی‌انتهاست که ژرفا و پهنای آن را مرزی نیست.

فقط شهامت به خرج داده‌ام که این مجموعه چاپ شود، شاید بازتاب بحثی است که در روان‌شناسی جرئت آموزی داریم، که از کاستی‌ها نترسم و از انتقاد و حتی رانده شدن.

آنچه حاصل همین بی‌قراری‌هاست پیش روی شماست «تا خود چه افتد و چه در نظر آید». با شعری از آموزگارم محمد فریدی‌زاده (فرید) که هم شاعر است و هم روان‌شناس آغاز را به پایان می‌سپارم.

روان‌شناسم و غافل ز حال خویشتم

روان‌شناس بدین‌گونه دیده‌ای که منم

اسیر ظلمت نا‌آشنایی خویشم

سراب روشنی ام چلچراغ انجمنم

احمد پدram

Ahmad _ Pedram1335@yahoo.com

روسی‌های عاشقانه

انسان دوبار زاده می‌شود. يك بار از مادر و يك بار از خودش

(ارسطو)

زایش دوباره

دوباره زاده می‌شوم

در گوشه‌ی روسری تو

که تابم می‌دهد

در نی نی چشمانت...

دوباره زاده می‌شوم

در گوشه‌ای از آوازت

که می‌رهاندم از هرچه و هرجا

دوباره زاده می‌شوم

بی‌هراس

تا دریابم، شگفتا که جهان

در دست‌های تو
چه کوچک است
و در ترانه‌های عاشقانه‌ات چه بزرگ!

حسیّ غریب

رازهایم را برای هیچ کس مگو
دوستت دارم ها را در روسریات
بپیچان!

پنهان کن!
من از عبور این باد هرزه می‌ترسم
و از به باد دادن حرفم حسیّ غریب
دارم.

نبایدها

برای شرابی که از چشم تو میریزد
جامی ندارم
اما دلم دریایی است که از نگاه تو
لبریز است
دریا چه دارد با تو بگوید؟
کوه چه؟
پای همه‌ی نبایدها می‌نشینم
و به گوشه‌ی روسری‌ات فکر می‌کنم
که اشک‌های مرا خشک می‌کند.
گریه را باید دوست داشته باشم
تا دریا و کوه از نام تو لب‌پر
باشد.

غریبی

به چشم‌های دریا نگاه می‌کنم
به چشم‌های پرنده

به روسری تو...
که چراگاه آهوان غریب است

خدایا چقدر غریبم.

خارزار

همه چیز تازه است و در روسی تو
نمی‌گنجد
باید برای پرچینی که میان من و
توست آتشی به پا کنم
باغ بی‌تو خارزاری بیش نیست

و دریا

بیابانی از تشنگی است.

دریا دریا گریه

چه مستور اندوهگینی در فانوس
دریایی چشم توست
و پری‌ها چه بی‌شکيب برای شاهزاده‌های
نیامده کِل می‌کشند

بی آن که بخواهی می‌خندی
و بی آن که بخواهم

با دریاها

دریا دریا گریه می‌کنم
نگاه کن!
برای آمدنت
روسی‌ها دستمال رقص موج‌ها شده‌اند.
تو شبچراغ قایق‌های گم‌شده و بَلَم-
رانان پارو شکسته‌ای

و نهنگ‌ها را به بند خویش می‌کشی
عروس دریایی!
امروز
این بند از کجاست که نه دست‌های تو
را که بل
اندیشه و خیالت را بسته است؟
و در بی‌تابی همه‌ی موج‌های به رقص
برنیامده
دریا بر سیم خاردارهای همیشه تاب
می‌خورد.

حراج

روسی می‌فروشم
روسی می‌فروشم
حراج!
حراج!
دل را حراج می‌کنم و جان را.....
بی تو
روسی‌ها را می‌سوزانم.

پرچین

چه عطری از پرچین حرف‌هایت می‌بارد
چه نغمه‌ای از شاخه‌ی دستانت می‌تکاند
باد...
مگر گره از روسری‌ات گشوده‌ای؟

سی و سه پل

گره گشودی از دل
و روسری‌ات را در باد تکاندی
سی و سه سال است که عطر دستانت را
در سی و سه پل بو می‌کشم.